

بررسی برخی شباهت‌های فرازبانی از دیدگاه ابن خلدون و چامسکی

روح‌الله صیادی‌نژاد*

عباس زارعی تجره**، طیبه باغ‌چائی***

چکیده

زبان بشر پدیده‌ای است چندان پیچیده که بررسی ماهیت واقعی آن مورد مطالعه متفکران در قرون مختلف بوده است. از جمله این متفکران، عبدالرحمن بن خلدون، دانشمند توانمند مسلمان، است که در مقدمه مشهورش، در قالب تفکرات جامعه‌شناختی خویش، نظریه‌ای با عنوان «ملکه زبانی» را مطرح می‌نماید. وی بر این باور است که کودک از توانایی فطری برای فراگیری زبان برخوردار است و این توانایی را کیفیت‌هایی تدریجی می‌داند که یک‌باره پدید نمی‌آید. از سوی دیگر، نوام چامسکی، زبان‌شناس معاصر امریکایی، در پی ابن خلدون به نظریه‌پردازی پیرامون توانش زبانی پرداخته است. او نیز این قابلیت را بخشی ذاتی از ذهن انسان برشمرده و برای ذهن بشر مجموعه‌ای از اصول و شاخص‌های دستور زبانی را قائل می‌شود. نتایج حاصل از این پژوهش تطبیقی، علاوه بر تبیین تفاوت‌ها و شباهت‌ها، بیانگر این مطلب است که اندیشه‌توانش زبانی را نخستین‌بار قرن‌ها پیش ابن خلدون مطرح کرده و باید او را بنیان‌گذار این نظریه دانست.

کلیدواژه‌ها: توانش زبانی، ابن خلدون، چامسکی، زبان‌شناسی، دستور زبان.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، j_rs1359@yahoo.com

** استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشگاه کاشان، zare-ee72@kashaknu.ac.ir

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)، tayyebhaghchaei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۰

۱. مقدمه

دیر زمانی است که آدمی دربارهٔ زبان، این پدیدهٔ بسیار بدیهی و در عین حال بسیار پیچیده و شگفت‌انگیز، می‌اندیشد. پیچیدگی نظام زبان به حدی است که، به‌رغم قرن‌ها تلاش بشری در جهت شناختن قواعد آن، امروز هیچ زبانی نیست که، به معنای فنی زبان‌شناسی، برای آن دستور کاملی تدوین شده باشد؛ ولی شگفت این‌جا است که کودک این نظام پیچیده را، که زبان‌شناسان از وصف کامل آن ناتوانند، با سهولت و سرعتی حیرت‌انگیز در فاصلهٔ بین دو تا پنج سالگی که شالودهٔ زبان مادری نهاده می‌شود، یعنی حداکثر طی سه سال و گاهی در مدت زمانی کوتاه‌تر، یاد می‌گیرد. دانشمندان بسیاری در پی بررسی و توجیه این قدرت خارق‌العادهٔ بشری و در جهت پایه‌ریزی و نیز تعیین حدود کلی علوم دست به خلق مفاهیم و اصطلاحات متعددی زده‌اند. تاریخ تلاش‌های فکری انسان حکایت از آن دارد که این اصطلاحات و مفاهیم همواره در گذر زمان، با توجه به نوع بشر، دلالات الفاظ در فرهنگ‌های مختلف، و بر اساس میزان پیشرفت علمی و فرهنگی افراد، متعدد بوده است. از جمله اصطلاحات مهمی که دانشمندان عرب به آن پرداخته‌اند، اصطلاح «ملکه» است. حال این پرسش مطرح می‌شود که منظور دانشمندان از این اصطلاح چیست؟

با واکاوی در قاموس‌های مختلف در خواهیم یافت که مفهوم «ملکه» از یک قاموس به قاموسی دیگر متفاوت است. در فرهنگ *لسان العرب*، ذیل مادهٔ «ملک»، این چنین آمده است:

– ملِیک الخلق، یعنی پروردگارشان و مالکشان.

– مَلِک القومُ فلاناً علی أنفُسهم، یعنی آن قوم فلانی را پادشاه خودشان گردانند.

– المُلک: آنچه در تصرف انسان باشد از مال و دارایی (ابن منظور، ۱۹۹۰). در فرهنگ *القاموس المحیط* آمده است: هذا مُلک و مِلک و مَلک یمینی: این از آن من و تحت تصرف من است (القیروز آبادی، ۱۹۸۳). ابن فارس در مورد این واژه می‌نویسد: واژهٔ «ملک» دلالت بر قوت و قدرت در شئی‌ای دارد. مَلِکُ الشئی یعنی آن را قوی ساختم (۱۹۹۸). اما معنای «ملک» در فرهنگ *المنجد فی اللّغة العربیة المعاصرة* این چنین آمده است:

مَلِک یمَلِک مَلِکاً و مُلِکاً و مِلِکاً الشئی، یعنی دارای آن چیز شد، صاحب و مالک آن شد.

مَلِکة یعنی صفت راسخ در نفس، یا استعداد روانی خاص برای انجام دادن اعمال معین با مهارت و چیره‌دستی، مثل ملکهٔ خطابه یا ملکهٔ فنی که همان ملکهٔ سخنوری یا حس فنی است (معلوف، ۱۳۸۵).

برخی پژوهشگران این فرضیه را مطرح ساخته‌اند که این کلمه را نخستین بار اسحاق بن حنین، هنگامی که کتاب *الطبیعة ارسطو* را ترجمه می‌کرد، از یونانی وارد زبان عربی کرد و این لغت در زبان یونانی به معنای حمل اشیایی که در ثبات زمان برتر و دارای حرکتی دشوارترند ذکر شده است (الشرقاوی، ۲۰۰۲: ۲۷). اما، در رد این نظریه، باید گفت: هر کس اندک اطلاعاتی از زبان عربی داشته باشد به راحتی درمی‌یابد که این واژه، از نظر ریشه‌شناسی، از ریشه سه حرفی (م ل ک) گرفته شده و کلمات ملک، یملک، ملک، مالک، و ... از آن مشتق شده است، بنابراین نه تنها این واژه از زبان یونانی اقتباس نشده بلکه هویتی کاملاً عربی دارد. با نگاهی به فرهنگ لغت آکسفورد درمی‌یابیم که ذیل واژه «توانش» (competence) معانی زیر ذکر شده است:

۱. توانایی انجام دادن کاری به خوبی، ۲. قدرت و توانایی دادگاه یا سازمان یا شخصی در روبه‌رو شدن با امری، ۳. مهارت لازم در انجام دادن کار یا وظیفه‌ای معین (Hornby, 2004). بر اساس آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که واژه «ملکه» در زبان عربی را می‌توان معادل واژه «توانش»، در زبان انگلیسی، دانست.

«توانش» در حوزه علوم تربیتی و روان‌شناسی به معنای «لیافت»، «شایستگی» و «تناسب قدرت یا تمرین برای انجام دادن عملی» آمده است (عاقل، ۱۹۹۸: ۸۰). اما توانش در حیطه علم زبان‌شناسی به دانش بنیادین آدمی از نظام یک زبان، یعنی قواعد دستور آن، واژگان و همه اجزای زبان دلالت می‌کند (عزبدفتری، ۱۳۷۲: ۱۵۱) که از آن با عنوان «توانش زبانی» (competence) یاد می‌شود. نکته‌ای که در این جا بایسته امعان نظر است این است که «شم زبانی» (linguistic intrusion) که همان «تصور ذهنی» اهل زبان از دستور زبان است (همان: ۱۵۳) بخشی از توانش زبانی را تشکیل می‌دهد؛ بدین معنا که افراد، بدون یادگیری قواعد زبانی معین، به‌طور ناخودآگاه، دستور زبان مادری خود را به هنگام گفتار به کار می‌گیرند. بر این اساس، زبان‌شناسان توانش زبانی را در دو بخش مطرح می‌کنند:

۱. توانش دستوری (grammatical competence): توانایی‌های زبانی و دانش انسان از قواعد دستور زبان (مادری) را شامل می‌شود (داد، ۱۳۸۵: ۱۷۱). این توانایی که در سه دانش خلاصه شده، شیوه ادای کلمات (دانش آواشناسی)، چگونگی ترتیب و چینش واژگان در جملات (دانش نحوی) و نحوه القای مفاهیم را در بر دارد (دانش معناشناسی).

۲. توانش ارتباطی (sociolinguistic): به توانایی عمومی در استفاده دقیق، مناسب و انعطاف‌پذیر از زبان گفته می‌شود (یول، ۱۳۸۸: ۲۴۱). شایان ذکر است که، بر اساس نظریه هایمز (Hymes, 1972)، توانش ارتباطی، علاوه بر توانش نحوی، شامل توانش

جامعه‌شناختی^۱ (sociolinguistic)، توانش گفتمانی^۲ (discourse competence) و توانش راه‌بردی^۳ (strategic) است.

۲. اکتساب زبان از دیدگاه اندیشه‌مندان شرقی

تسلط کودک بر زبان دستاوردی است بس شگفت که همواره ذهن متفکران را به خود مشغول داشته است؛ این‌که چگونه کودک ظرف مدت کوتاهی نه تنها بر تعداد قابل توجهی از واژگان زبان مادری خویش تسلط می‌یابد، بلکه دستور و قواعد آن زبان را به‌طور ناخودآگاه برای فهم و حتی خلق جملاتی به‌کار می‌گیرد، که پیش‌تر هرگز نشنیده است؛ گویی کودکان دانشی عملی از این قواعد را در سطحی نهفته به‌دست می‌آورند.

با بررسی متون کهن اسلامی، درمی‌یابیم که برخی از زبان‌شناسان و دانشمندان علم کلام و فلسفه به مسئله تحصیل و اکتساب زبان توجه کرده‌اند. از جمله، ابن جنی، زبان‌شناس عرب که در اصول شناخت زبان عربی کاوش نموده است، «سماع» و «قیاس» را دو مسئله اساسی در اکتساب زبان و تحصیل ملکه زبانی می‌داند (د.ت: ۳۴). وی، با همه اهمیت‌هایی که در اکتساب زبان برای «قیاس» قائل است، «سماع» را اساس «قیاس» و آن را اصلی از اصول شناخت و اکتساب زبان برمی‌شمرد. ابن جنی بر این باور است که قیاس انسان را قادر می‌سازد تا به‌طور طبیعی و فطری دست به خلق واژگان و جملاتی بزند که از قبل آن‌ها را نشنیده است (همان: ۴۱-۴۲). او خلاقیت را در ارتباط با قیاس این‌گونه تفسیر می‌کند: «نه شما و نه دیگران تمامی اسم فاعل‌ها و اسم مفعول‌ها را نشنیده‌اید و تنها بعضی از آن‌ها به گوشتان خورده است، اما مابقی اسم فاعل‌ها و اسم مفعول‌ها را بر آن قیاس می‌نمایید» (همان: ۳۵۷). بر طبق این نظریه، قیاس یک عمل عقلی، فطری، و خلاقانه است که اکتساب زبان بر اساس آن انجام می‌شود. بنابراین، با توجه به آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که تشخیص جنبه خلاق کاربرد عادی زبان کشف تازه‌ای نیست و این گفته مانفرد بی‌یروش (Manfred Bierwisch) در کتاب *زبان‌شناسی جدید*، که ویلهم فن هومبولت (Wilhelm von Humboldt) را اولین کسی معرفی می‌نماید که صریحاً به ماهیت خلاقانه زبان اشاره کرده است (۱۳۷۴: ۷۸)، صواب به نظر نمی‌رسد.

پژوهش‌ها حاکی از آن است که برخی از زبان‌شناسان و نویسندگان عرب، هم‌چون قاضی عبد الجبار در بررسی مسئله اکتساب زبان، علاوه بر «سماع» و «قیاس»، بر عواملی هم‌چون «ممارست»، «عادت» و «تجربه» نیز تمرکز نموده‌اند (عبد الجبار، ۱۹۶۵: ۲۰۷). وی

بر این باور است که به اندازه تکرار، عادت ریشه‌دار و پابرجا می‌شود و راسخ شدن عادت به تثبیت و تقویت آن می‌انجامد؛ به‌گونه‌ای که اصلاح و تعدیل به سختی و دشواری در آن صورت می‌پذیرد (همان: ۲۷۵). ابن وهب می‌گوید: «اگر شخصی شعر و ادبیات را فراگیرد و نحو و زبان عربی را دقیق مطالعه کند، زبانش بر آن عادت خواهد نمود» (زکریا، ۱۹۹۳: ۱۰۷). وی هم‌چنین بیان می‌کند: کسی که در میان قومی پرورش یافته است طبیعی است که از زبان آنان تقلید نماید و از الفاظ آنان عدول ننماید (همان). از این گفته ابن وهب چنین استنباط می‌شود که فکر عربی از عامل محیط به‌عنوان یکی از عوامل اساسی در مسئله اکتساب زبان نیز غافل نمانده است.

فیلسوف اسلامی، چون فارابی، نیز استعداد زبان‌آموزی بشر را مورد توجه قرار داده و توانایی‌های فطری انسان را در مسئله اکتساب و توانش زبانی دخیل می‌داند و می‌گوید: اکتساب زبان از طریق توانایی فطری حاصل می‌شود و آن را «ملکه طبیعی» می‌نامد که این ملکه طبیعی به‌واسطه تکرار کارها به «ملکه اعتیادی» تبدیل می‌شود (حداد، ۲۰۱۱: ۱۳۰). وی بر این اعتقاد است که انسان به‌صورت یک‌باره و ناگهانی به‌ملکه دست نمی‌یابد، بلکه در درازمدت به‌صورت پی در پی با فاصله‌های زمانی نزدیک و یک‌سان باید کاری را انجام دهد تا ملکه برای وی حاصل شود (همان). ابن سینا نیز همانند فارابی بر این باور است که راسخ شدن ملکه فنی در نفس انسان به‌واسطه توانایی فطری و ممارست حاصل می‌شود (ابن سینا، ۱۹۶۵: ۲۱).

ما، در جستار پیش روی، بر آنیم تا، با واکاوی مقدمه ابن خلدون و با محور قرار دادن افکار زبان‌شناسی او در این کتاب، اندیشه‌ها و مفاهیم عمیق و پیش‌رفته زبانی وی را در ارتباط با «توانش زبانی» بررسی کنیم و، ضمن تجزیه و تحلیل و مقایسه آن با آرای چامسکی، زبان‌شناس معاصر، جدید بودن نظریات وی را به اثبات برسانیم.

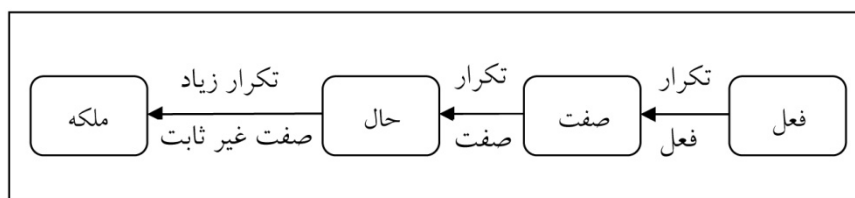
۳. توانش زبانی از دیدگاه ابن خلدون

علامه قاضی عبدالرحمن بن خلدون مورخ، متفکر و اندیشمند مسلمان قرن هشتم هجری از جمله چهره‌های شاخص و برجسته زمان خود بود که با نوشتن مقدمه بی‌نظیرش، که می‌توان آن را دایرةالمعارفی در تاریخ، جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد، و ... دانست، شهرت و اعتباری جهانی یافت. گرچه او متعلق به قرن هشتم هجری بود اما نظریات قرن بیستمی او امروزه مورد توجه بسیاری از پژوهشگران معاصر قرار گرفته است. محققان و دانشمندان،

پژوهش‌ها و تحقیقات متعدد و متفاوتی پیرامون تجارب علمی این دانشمند بزرگ انجام داده‌اند و هر یک، متناسب با گرایش فکری و پژوهشی خویش، او را مورخ، جامعه‌شناس، سیاست‌مدار، اقتصاددان، و ... معرفی کرده است؛ اما متأسفانه تفکرات زبان‌شناختی او، آن‌گونه که باید و شاید، مورد توجه قرار نگرفته است، در حالی که برخی اندیشه‌مندان او را پیشاهنگ جامعه‌شناسی زبان معرفی می‌نمایند (علوی و آخرون، ۲۰۰۷: ۱۵۳۹).

ابن خلدون در عصر و دوره‌ای ظهور نمود که، به سبب اختلاط عرب و عجم و سلطه حاکمان ترک و مغول بر عربان و کشورهای اسلامی، ملکه زبان عربی به ضعف و انحطاط گراییده بود. او، که حقایق فرهنگی موجود در جامعه خویش را از نزدیک نظاره‌گر است، درمی‌یابد که دیگر زبان عربی زمانه‌اش هم‌چون گذشته پویا نیست و ملکه عربی شم زبانی آنان را تشکیل نمی‌دهد. همین امر او را وامی‌دارد تا به بررسی این توانایی بشری و راه‌های پیشگیری از انحلال زبانی بپردازد.

گرچه، پیش از ابن خلدون، زبان‌شناسان عرب ملکه را منحصر به زبان عربی می‌دانستند (بوجماله و علوی، ۲۰۰۳: ۴۲)، اما از آن‌جا که وی زبان را یکی از مهم‌ترین جلوه‌های جامعه انسانی می‌دانسته، «توانش» یا «ملکه» را نه تنها منحصر به زبان عربی نمی‌داند بلکه آن را به همه زبان‌ها تعمیم می‌دهد و در قالب مسائل جامعه‌شناختی، که در مقدمه خویش بیان می‌کند، به مسئله توانش زبانی پرداخته و در این زمینه مباحث کاملاً جدید و قابل تأملی را ارائه می‌نماید. ابن خلدون ملکه یا توانش را این‌گونه تعریف می‌نماید: «ملکه صفتی راسخ است که از به‌کارگیری یک فعل و تکرار پیاپی آن حاصل می‌شود تا آن‌جا که آن فعل ثابت شود» (۱۹۸۹: ۴۰۰). وی در تشریح و تبیین این تعریف چنین می‌گوید: «هر فعلی که نخستین‌بار روی می‌دهد از آن صفتی به ذات انسان بازمی‌گردد و، پس از تکرار، آن صفت به حال تبدیل می‌شود و حال صفتی است غیرراسخ که، بر اثر افزایش تکرار آن، به ملکه، یعنی صفت راسخ، تبدیل می‌شود» (همان: ۵۵۴). بنا بر آنچه گفته شد، فتیحه حداد مراحل تبدیل یک فعل به ملکه را این‌گونه رسم می‌نماید:



شکل ۱. مراحل تبدیل فعل به ملکه (حداد، ۲۰۱۱: ۱۳۴).

بنا بر نظریه ابن خلدون، توانش زبانی به یک‌باره پدید نمی‌آید بلکه این ملکه بر اساس کیفیت شواهد زبانی، که زبان‌آموز در برابر آن قرار می‌گیرد، در طول زمان تغییر کرده و میزان تکرار و تمرین مستقیم بر آن اثرگذار است.

اهمیت موضوع ملکه از دیدگاه ابن خلدون تا بدان‌جا است که وی آن را منشأ علوم و مهارت‌ها دانسته و می‌گوید «تا این ملکه حاصل نگردد، انسان در فنی که بدان می‌پردازد قدرت درک بالایی نخواهد یافت» (۱۹۸۹: ۴۳۰). وی نه تنها از توانایی فرد در یادگیری صنعت و فن با لفظ ملکه یاد می‌کند بلکه برای تمامی زبان‌ها نیز چون صنعت قائل به ملکه است؛ زیرا، به عقیده وی، «ملکه زبانی» استعدادی است در زبان که برای بیان معانی مختلف به‌کار گرفته می‌شود و مهارت یا ناتوانی در بیان به کمال یا نقصان آن ملکه بازمی‌گردد (همان: ۵۵۴). از این جهت است که ابن خلدون کسی را که به‌طرز ترکیب سخن و اسلوب‌های آن بر حسب مقتضیات ملکه زبان آگاه نباشد و بخواهد مقصود خویش را تعبیر کند و به‌خوبی از عهده آن برنیاید به شخص زمین‌گیری تشبیه می‌کند که آهنگ برخاستن و راه رفتن کند ولی، به‌علت عدم توانایی، به مقصود خویش نایل نشود (ابن خلدون، ۱۹۸۹). او شکل صحیح ذهنی گوینده را شبیه قالبی می‌داند که در ساختمان‌سازی استفاده می‌شود یا دوکی که در بافندگی به‌کار می‌رود. اگر این قالب یا دوک کنار گذاشته شود کار به خطا می‌رود (همان: ۵۷۰). این‌گونه وی تلویحاً به یک الگوی ذهنی در مغز اشاره می‌کند که انسان در فراگیری و کاربرد زبان از آن استفاده می‌نماید و، در صورت ایجاد هر گونه خدشه‌ای در این الگو، فرد «ملکه زبانی» را به‌طور ناقص دریافت خواهد کرد.

ابن خلدون در قالب سه مبحث به «ملکه زبانی» پرداخته است که عبارت‌اند از فطرت، محیط، و نحو عربی. وی، با استناد به آیه کریمه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۱-۵)، ضمن اشاره به مراتب وجودی انسان و دو حالت ذاتی و کسبی علم در او (۱۹۸۹)، تحصیل توانش زبانی را در قالب این دو حالت دانسته است که بخش ذاتی آن به فطرت و بخش کسبی آن به محیط برمی‌گردد.

۱.۳ نقش فطرت در اکتساب زبان از دیدگاه ابن خلدون

ابن خلدون نیز، چون برخی از فیلسوفان پیش از خود از جمله فارابی و ابن سینا، به فطری بودن استعداد زبان‌آموزی معتقد بوده و بر این باور است که کودک از استعداد و آمادگی

مادرزادی و فطری برای فراگیری زبان برخوردار است. او در بیان اهمیت نقش فطرت در زبان‌آموزی می‌گوید: «کسی که بر فطرت خود باشد ملکات را آسان‌تر می‌پذیرد و استعداد نیکوتری برای حصول آن‌ها دارد...» (۱۹۸۹: ۴۰۵). شایان ذکر است که آیات قرآن نیز مؤید فطری بودن این استعداد بشری است؛ آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۱-۴). ابن خلدون در کتاب خود، با اشاره به یکی از ویژگی‌های روان‌شناختی ذهن بشر در زمینه اکتساب زبان، علت عدم موفقیت زبان‌آموزان در فراگیری زبان دوم را این‌گونه بیان می‌کند: «هنگامی که نفس به ملکه دیگری متلون شود و از فطرت خارج گردد و استعداد آن به علت نقش بستن آن ملکه ضعیف شود، آن وقت برای پذیرفتن ملکه دیگر ضعیف‌تر خواهد بود» (۱۹۸۹: ۵۷۹). از این رو است که ملت‌های غیرعرب، هم‌چون ایرانیان، ترکان، و رومیان، به علت سبقت جستن ملکه زبان مادری به زبانشان، بهره‌اندک و ناچیزی از ملکه زبان عربی دارند (همان: ۵۶۹). امروزه زبان‌شناسان و روان‌شناسان بر این نظریه ابن خلدون مهر تأیید زده و مهارت‌ها و شم خاص زبان اول‌گوشور را از جمله دلایل پیچیده‌تر شدن فراگیری زبان دوم می‌دانند (مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۳: ۲۸۷). بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که ابن خلدون نه تنها توانایی زبان‌آموزی را امری فطری می‌داند بلکه آن را اساسی‌ترین ویژگی آن برمی‌شمرد.

۲.۳ نقش محیط در اکتساب زبان از دیدگاه ابن خلدون

همان‌طور که پیش از این گفته شد، ابن خلدون در کیفیت بروز استعداد فطری زبان‌آموزی تأثیر عوامل کسبی را از نظر دور نداشته و به عامل محیط به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل کسب زبان اشاره می‌کند. وی بر این باور است که فراگیری زبان اول و حصول ملکه آن تنها از راه ارتباط‌های اجتماعی در محیط طبیعی و در سنین آغازین پس از تولد انجام می‌شود و رسوخ ملکه را در زمان مهم می‌داند و معتقد است آن‌چه را طفل در خلال سال‌های اولیه عمرش یاد می‌گیرد «بنیان دیگر آموزش‌ها و اساس سایر ملکات است» (۱۹۸۹: ۵۳۸). از این رو، وی از بزرگانی هم‌چون سیبویه، فارسی، و زمخشری یاد می‌کند که، هر چند از نظر نسبی عجم‌اند، ولی پرورش آنان در میان قبایل عرب سبب شده که به کنه لغت عرب دست یابند و جزو اهل آن زبان به حساب آیند و دیگر در لغت و زبان عجم نباشند (همان: ۵۶۳، ۵۶۴).

بنا بر آنچه در این دو بخش گفته شد، ابن خلدون معتقد است که کودک نظام پیچیده زبان را بدون تعلیم می‌آموزد. هیچ‌کس، نه پدر، نه مادر و نه اطرافیان به کودک قواعد زبان را

نمی‌آموزند بلکه کودک، با توجه به الگوی ذهنی که از بدو خلقت در وجود او به ودیعه نهاده شده، خود قواعد زبانی را استخراج نموده و به کار می‌بندد. به‌دیگر بیان، کودک برای یادگیری زبان احتیاج به آموزش ندارد، تنها کافی است در محیطی که به آن زبان صحبت می‌شود زندگی کند؛ البته گاهی اطرافیان اشتباهات او را اصلاح می‌کنند ولی هیچ‌وقت برای او قواعد این نظام را توضیح نمی‌دهند؛ زیرا، از یک طرف، خود از عهده توجیه و تشریح آن بر نمی‌آیند و، از طرف دیگر، نیازی هم به این کار احساس نمی‌کنند (باطنی، ۱۳۷۵: ۶۰، ۶۱).

ابن خلدون در راستای بیان تأثیر محیط در فراگیری زبان، بر نقش «سمع» یا حس شنوایی در اکتساب زبان تأکید می‌نماید و، در اشاره به اهمیت نقش این حس در تکوین توانش زبانی، از آن با عنوان «ابوالمملکات» (اساس ملکه‌های زبانی) نام می‌برد (۱۹۸۹: ۵۴۶). امروزه اهمیت این حس در یادگیری زبان به اثبات رسیده است تا جایی که پژوهشگران معاصر به این نتیجه رسیده‌اند که زبان‌آموزی کودک قبل از تولد آغاز می‌شود چرا که جنین قادر به شنیدن صداهای خارج از رحم مادر است (صمدی، ۱۳۸۳: ۲۸).

با اندکی تدبیر در کلام وحی در خواهیم یافت که خداوند حکیم نیز حس شنوایی را بر سایر حواس و مدرکات حتی بر حس بینایی برتری داده است. ۲۷ بار تقدم آن بر حس بینایی در قرآن کریم بیانگر میزان اهمیت این حس است. از نمونه، خداوند در آیه ۳۶ سوره «اسراء» چنین می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». ابو هلال عسکری، ناقد قرن چهارم هجری، در کتاب *الصناعتین*، در تشریح آیات «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ»^۶ (یونس: ۴۲، ۴۳)، به زیبایی به بیان برتری حس شنوایی بر بینایی می‌پردازد. او می‌گوید: «خداوند در این آیه «سمع» را بر «بصر» مقدم داشته است زیرا انسان کر را فاقد عقل می‌داند ولی انسان کور را فاقد بینایی» (العسکری، ۱۹۸۱: ۴۷۷). بنا بر آنچه گفته آمد، ابن خلدون نه تنها از عامل محیط به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین عوامل در اکتساب زبان غافل نبوده بلکه برای حس شنوایی در اکتساب زبان نیز نقشی بنیادین قائل است.

۳.۳ نقش نحو در اکتساب زبان از دیدگاه ابن خلدون

قاضی ابن خلدون میان «تحصیل ملکه زبانی» و «صناعت عربی» (نحو) فرق قائل است. وی «صناعت یا دستور زبان عربی» را شناخت قواعد و قوانین ملکه می‌داند و معتقد است که صناعت مزبور علم به کیفیت است نه خود کیفیت (۱۹۸۹: ۵۶۰). او، برای این که تبیین کند که

این ملکه جدای از صنعت عربی است، آموزنده قواعد و قوانین نحوی را به‌مثابه کسی می‌داند که یکی از صنایع را به‌طور علمی و نظری بداند، ولی عملاً در آن مهارت نداشته باشد. وی در تبیین این مطلب به این امر اشاره می‌کند که بسیاری از بزرگان نحو، به‌رغم این‌که تسلط خاصی بر همه قوانین نحوی عرب دارند، اگر از آن‌ها خواسته شود که فی‌البداهه چند جمله عربی بر زبان برانند یا بر صفحه کاغذ بیاورند که خالی از اشکالات ساختاری و معنایی باشد، برایشان میسر نبوده و مرتکب غلط‌های فاحشی می‌شوند؛ به‌عکس، بسیاری از افراد را می‌یابیم که در این ملکه مهارت کامل دارند، در حالی که اعراب فاعل را از مفعول به‌خوبی تشخیص نمی‌دهند و مرفوع را از مجرور نمی‌شناسند و به هیچ‌یک از قوانین عربی آگاهی ندارند (همان). ابن خلدون اکتساب زبان را فرایندی ناآگاهانه می‌داند که با یادگیری قواعد زبانی نمی‌توان بدان دست یافت. او دانش قوانین نحوی را به‌عنوان دانشی در مورد ماهیت و نه دقیقاً خود توانش برمی‌شمرد که می‌تواند در مراقبت و حفظ ملکه زبانی راه‌گشا باشد تا به مرور زمان دست‌خوش تغییر یا انحراف نگردد و از خطاهای گفتاری در امان بماند.

ابن خلدون در بحث توانش زبانی از جنبه خلاق کاربرد زبان به‌عنوان مهم‌ترین شاخصه زبان بشر غافل نمانده و آن را در لابه‌لای بحث ملکه زبانی خویش گنجانیده است. وی بر این باور است که، برای دست‌یابی به مفهوم ملکه زبانی، زبان‌آموز می‌بایست در برابر شواهد زبانی مثل شنیدن کلمات و عبارات از اهل آن زبان قرار گیرد، و با حفظ و تکرار سخنان آنان و تقلید از ایشان، زبان مورد نظر را فرا گیرد، و از این طریق، دانشی ضمنی از اسلوب سخنان آنان به‌دست آورد تا، در نهایت، به ملکه زبانی دست یابد؛ در آن صورت، قادر خواهد بود در تعابیر دخل و تصرف کند و آنچه را در ذهن دارد بر اساس نظم و چینش کلمات و اسلوب‌های کلامی آنان بیان نماید (۱۹۸۹: ۵۵۹). منظور از نظم و چینش کلمات همان الگوی زبانی است که در برخورد با اهل یک زبان در ذهن ایجاد می‌شود و برای فرد مشخص می‌کند که هر کلمه در کجا و چگونه باید قرار گیرد. از نظر او، کودک می‌تواند مجموعه‌ای از قواعد محدود دستوری را خود کشف کند، و با فراگیری آن به چنان درجه‌ای از خلاقیت برسد که بتواند به‌راحتی جملات کاملاً جدید بسازد و جملات جدید دیگران را درک کند.

ابن خلدون در تأکید بر این جنبه خلاقیت و زیابایی زبان در جایی دیگر می‌گوید: «... کودک استعمال مفردات را می‌شنود و آن‌ها را فرا می‌گیرد. پس از شنیدن ترکیبات، آن‌ها را می‌آموزد و آن‌گاه این تعبیرات مدام از هر متکلمی تجدید می‌شود تا سرانجام الفاظ و

ترکیباتی را که آموخته است به منزله ملکه و صفتی راسخ می‌گردد» (همان: ۵۵۴). مقصود از خلاقیت همین ترکیبات تازه است.

همان‌طور که تا بدین جا ملاحظه شد، ابن خلدون، علاوه بر این که فطرت و محیط را دو عامل مهم در زبان‌آموزی انسان برشمرده، به جنبه خلاقانه زبان بشری نیز اشاره می‌کند و آن را در قالب دستور زبان مطرح می‌نماید. بدین معنا که وی معتقد است ملکه زبانی هر فرد آن هنگام حائز ویژگی خلاقیت خواهد بود که توانسته باشد دانشی ضمنی از اسلوب سخنان اهل آن زبان را به دست آورد؛ دانشی که او را قادر سازد تا، با دخل و تصرف در تعابیر، آن چه را در ذهن خود دارد، بر اساس اسلوب‌های زبانی آنان، بیان نماید.

۴. اکتساب زبان از دیدگاه دانشمندان غرب

زبان بشر پدیده‌ای بسیار پیچیده و توانایی استفاده از آن منحصر به فرد است که بررسی ماهیت واقعی آن موضوع مورد مطالعه زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان، متخصصان یادگیری، انسان‌شناسان و بسیاری از اندیشه‌مندان دیگر، حتی فلاسفه و روان‌شناسان، در غرب بوده و است.

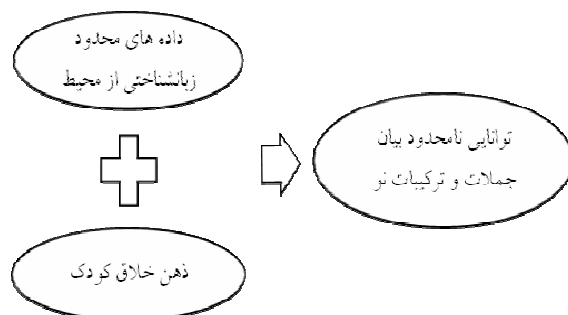
هومبولت (Humboldt) از زبان‌شناسان اوایل قرن نوزدهم بر این باور بود که استعداد زبانی بخشی بنیادین از ذات و ذهن آدمی را تشکیل می‌دهد. به گفته او، زبان نیرویی است خلاق و نه یک محصول تولیدشده صرف. وی استعداد زبانی را واقعیتی جهانی و عام دانسته و معتقد بود که مبنای تولید سخن در همه آدمیان مشترک است (روبینز، ۱۳۷۰: ۳۷۲). از دیگر دانشمندانی که در قرن بیستم در حوزه زبان‌شناسی غرب نقشی اساسی ایفا نمود، زبان‌شناس سوئیس فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) بود. او به سه مفهوم توانایی گویایی (langage)، زبان، و گفتار اشاره می‌کند و گفتار را دو جنبه توانایی زبان دانسته که از یک‌دیگر متمایزند. به باور او، اشتباهاتی که گاه گویشوران به هنگام سخن گفتن بدان دچار می‌شوند در حیطه گفتار رخ می‌دهد و این اشتباه‌ها هیچ خللی در استواری و یک‌پارچگی زبان ایجاد نمی‌کند؛ زیرا دانش زبانی در ذهن هر فرد یک سری اصول کلی و ثابت زبانی است که ممکن است از ساختار آن به صورت ناقص یا اشتباه استفاده شود (← کریم زکی، ۲۰۱۰: ۵۰).

لئونارد بلومفیلد (Leonard Bloomfield, 1887-1949)، از پیشگامان زبان‌شناسی امریکایی، رفتارگرایی یا همان تجربه‌گرایی را پایه توصیف زبان‌شناسی قرار داد و زبان‌آموزی کودک را فراگیری عادت‌های زبانی از محیط و جامعه خود دانست. از دیدگاه او، یادگیری زبان

عبارت است از ایجاد شدن یک رشته عادات صوتی که به واسطه تقلید و طی فرایند محرک و پاسخ در وجود کودک نهادینه می‌شود. شایان ذکر است که مبنای رفتارگرایی در حوزه زبان‌شناسی از نظریات فلسفی جان لاک (John Lock) و امثال او سرچشمه می‌گیرد که منشأ و اساس کلیه دانش بشری را تجربه می‌دانند. او ذهن انسان را به «محفظه خالی» تشبیه می‌کند و معتقد است که تمامی دانش‌ها تنها از راه تجربه شناخته می‌شوند (باطنی، ۱۳۵۴: ۴۲).

نقطه مقابل رفتارگرایی عقل‌گرایی است که دکارت (Descartes) و لایبنیتز (Leibniz)، فیلسوفان قرن هفدهم، از طرف‌داران به‌نام آن هستند. دکارت ادعا می‌کند بعضی مفاهیم ذاتاً در ذهن انسان وجود دارند یا، به عبارت دیگر، ساختمان ذهن انسان به‌گونه‌ای است که، در هنگام تولد، نوعی دانش که زائیده تجربه نیست در خود دارد؛ این دانش مقدم بر تجربه است و، در واقع، شکل کلی دانشی را که بعداً در اثر تجربه از راه حواس ممکن است در ذهن انسان وارد شود تعیین می‌کند (همان: ۴۳). البته، در آغاز امر، به دلیل رواج رفتارگرایی، عقاید دکارت مورد قبول واقع نشد اما، با بروز نظریات چامسکی درباره توانایی زبانی و نحوه زبان‌آموزی کودک که به نوعی دنباله یا تأیید نظریات دکارت است، عقل‌گرایی به‌نحو تازه‌ای در حوزه فلسفه و زبان‌شناسی مطرح شد.

آنچه امروزه درباره ماهیت استفاده بشر از توانایی زبان مورد قبول اکثر اندیشه‌مندان است این است که مغز بشر می‌تواند اطلاعات ناقص و ناکافی را از محیط بگیرد و سپس، بر اساس آن‌ها، بی‌نهایت جملات جدید را به صورت بسیار خلاقانه ایجاد کند. بر اساس نظر چستین (Chastain, 1988: 26)، نمی‌توان گفت که آن‌چه کودک می‌تواند بگوید و بفهمد بر اساس اطلاعات دریافت‌شده از محیط اطراف یا بر اساس تقلید صورت می‌گیرد؛ چون حجم و اندازه آن بالقوه بسیار فراتر از آن چیزی است که کودک از محیط می‌آموزد. نمودار نظریه چستین در شکل ۲ قابل مشاهده است:



شکل ۲. شرایط وصول به مرحله خلاقیت زبانی

بر این اساس، نظریه‌پردازان زبانی چون چامسکی (Chomsky, 1986) معتقدند که انسان با قدرتی خدادادی برای درک و یادگیری زبان متولد می‌شود. او به این قوه یادگیری «اکتساب زبان» (Language Acquisition Device (LAD)) می‌گوید.

۵. چامسکی و اندیشه توانش زبانی

نوام چامسکی (Noam Chomsky) هفتم دسامبر ۱۹۲۸ در شهر فیلادلفیا در ایالت پنسیلوانیا زاده شد. وی پس از طی نخستین مدارج تحصیلی وارد دانشگاه پنسیلوانیا شد و در آن‌جا زبان‌شناسی، ریاضیات، و فلسفه خواند و از همین دانشگاه درجه دکتری گرفت و از سال ۱۹۵۵ در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT) به تدریس مشغول شد (لاینز، ۱۳۵۷: ۹). وی از پدر خود، که متخصص در دستور زبان‌های عربی و عبری در قرون وسطا بود، پاره‌ای از مبادی زبان‌شناسی تاریخی را آموخت و در دهه ۱۹۵۰ میلادی با نظریه معروف خود، «دستور زایشی»، انقلابی در زبان‌شناسی معاصر ایجاد کرد. بر اساس نظر چامسکی، استعداد زبانی بشر، که از آن با نام «توانش زبانی» یاد می‌کند، مجموعه‌ای از قواعد نحوی، واژگانی، صرفی، و معنایی است که در ذهن گویشوران هر زبان نقش بسته است (Chomsky, 1988: 3). در نظر چامسکی، این توانایی، که همان دانش ناخودآگاه اهل زبان است، موهبتی خدادادی و نظامی ذهنی بوده که فقط ویژه انسان و بخشی از فطرت او به هنگام تولد است و، اگر تجربه بشر مناسب باشد، این قوه زبان از مرحله صفر (زمان تولد) به مرحله تکامل و حالتی نسبتاً پایدار خواهد رسید و این تکامل باعث ایجاد توانش زبانی در ذهن او خواهد شد (السیبی، ۱۴۱۵: ۳۱۷).

از دیدگاه وی، به واسطه همین «توانش» است که می‌توان با قواعد محدود و معین، تعداد بی‌شماری جمله را تولید و درک کرد (زکریا، ۱۹۹۳: ۹۳) و بر این اساس بود که نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ نظریه «دستور زایشی» را مطرح کرد. چامسکی (1969) در برابر اصطلاح «توانش زبانی» اصطلاح «کنش زبانی» (performance) را مطرح می‌کند که همان تجلی توانش زبانی گویشوران یک زبان به صورت گفتار یا نوشتار است. به دیگر بیان، «توانش» همان قواعد و اصول زیربنایی است که متکلم یا شنونده برای تولید ساخت‌های گفتار در ذهن دارد و «کنش» به‌کارگیری همان اصول ذهنی زبان به صورت عملی و فیزیولوژیکی است (مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۰: ۴۴۳). برخی از تفاوت‌های موجود میان توانش زبانی و کنش زبانی را می‌توان به شرح جدول ۱ خلاصه کرد:

جدول ۱. تفاوت‌های موجود میان توانش و کنش

توانش زبانی	کنش زبانی
۱. قابل رؤیت نیست.	۱. قابل رؤیت است.
۲. در دنیای ذهن است.	۲. در دنیای خارج است.
۳. از عوامل محیطی تأثیر نمی‌پذیرد.	۳. از عوامل محیطی تأثیر می‌پذیرد.
۴. دانشی ذهنی است.	۴. به صورت گفتار یا نوشتار عینیت می‌یابد.
۵. توانش زبانی لزوماً به معنای کنش در پی آن نیست یعنی، اگر کنش نباشد، نمی‌توان توانش را انکار کرد.	۵. کنش زبانی حتماً به معنای آن است که توانشی در ورای آن وجود دارد.

چامسکی در نظریه خود مباحث زیادی را درباره این دو سطح از دانش زبان، یعنی سطح کنش زبانی و توانش زبانی، مطرح کرده است و دانش زبان را از این دو جنبه قابل بررسی می‌داند. تمایزی را که او میان توانش و کنش قائل است تا حد زیادی می‌توان شبیه به تعریف سوسور از زبان (langue) و گفتار (parole) دانست؛ چرا که سوسور نیز میان زبان، به مثابه یک نظام، و تجلی مادی آن، یعنی گفتار، تمایز قائل شده است (Lyons, 2002: 9)؛ بدین معنی که زبان توانایی گوینده و شنونده برای تولید و درک جملات است که جنبه ذهنی و انتزاعی و غیرشخصی دارد، در حالی که گفتار کاربرد عملی این توانایی هنگام گفتن و فهمیدن جملات به شمار می‌آید که جنبه عینی، ملموس، و شخصی دارد (صفوی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۲۶).

چامسکی پیرامون توانش زبانی مباحث زیادی را مطرح ساخته است که ما در این مجال در مقام قیاس نظریات او با آرای ابن خلدون تنها به سه مبحث فطرت، محیط، و دستور زبان می‌پردازیم.

۱.۵ نقش فطرت در اکتساب زبان از دیدگاه چامسکی

چامسکی پیش‌گام و مدافع اصلی فطری بودن زبان در عصر حاضر است و ذاتی بودن دانش زبانی انسان را محور اندیشه‌های زبان‌شناسی خود قرار داده است. وی در دهه ۱۹۶۰ فرضیه‌ای را با عنوان «فطری بودن زبان» مطرح نمود مبنی بر این که بشر، اگر توانایی فطری یا ابزار خدادادی اکتساب زبان را نداشته باشد، نمی‌تواند صرفاً بر اساس آنچه از محیط به دست می‌آورد قوانین نحوی و آوایی و معنایی کامل زبان را بسازد و این امر را او «ضعف محرک‌ها» (poverty of stimulus) نامید.

چامسکی با ارائه این تعبیر به این امر اشاره می‌کند که میان مایه غنی بشر از دانش زبانی و اطلاعات ناچیزی که گویشوران ایدئال هر زبان از طریق تجربه و در ارتباط با محیط اطراف خود کسب می‌کنند چنان خلأ بزرگی وجود دارد که به هیچ وجه نمی‌توان آن را با اصولی که تجربه‌گرایان برای کسب زبان ارائه می‌کنند، یعنی تجربه، تقلید، عادت و ...، پر کرد. او بر این باور است که یادگیری یک زبان آن قدر مشکل و پیچیده است که کودک، با توجه به اطلاعات زبانی محدود و ضعیفی که از محیط کسب می‌کند، قادر نخواهد بود با این سرعت و به این سادگی زبانی را فرا گیرد، بنابراین از دید او مقداری از دانش زبان باید فطری باشد (صمدی، ۱۳۸۳). او توانش زبانی را ساخته و پرداخته قوه ذهنی انسان می‌داند که، اگر به کودک یا به عبارتی بهتر به ملکه زبانی او ماده اولیه داده شود، زبانی را به دست خواهد آورد.

چامسکی بر این باور است که کودک دارای دانشی ذاتی از زبان است، یعنی با ذهنی متولد می‌شود که به مجموعه‌ای از ویژگی‌های همگانی زبان مجهز است. لازمه پذیرش فطری بودن یک توانایی وجود شباهت‌هایی در کسب آن توانایی است و آنچه نظریه فطری بودن توانایی زبان را تقویت و تأیید می‌کند وجود دو واقعیت ذیل است: نخست این که بین زبان‌های بشری شباهت چشم‌گیری وجود دارد؛ و دوم این که کودکان راه‌های کاملاً مشابهی را برای فراگیری زبان طی می‌کنند (اسمیت، ۱۳۷۴: ۳۴). بر اساس نظر چامسکی، زبان بشر دارای الگوهای یکسانی است که این امر به معنی پذیرش همگانی‌های زبانی در ذهن انسان و، به تبع آن، پذیرش نظریه فطری بودن دانش زبانی او است.

۲.۵ نقش محیط در اکتساب زبان از دیدگاه چامسکی

چامسکی بر این باور است که تسلط زبانی کودک عادی بسیار پیش‌رفته‌تر از آن است که بتوان آن را ناشی از داده‌های محیطی دانست. وی می‌گوید که زبان توسط خود کودکان شکل می‌گیرد، بدین صورت که آن‌ها تنها، با شنیدن بخش ناقصی از گفتار، ساختار و قواعد آن را کشف نموده و جمله‌ها و عبارت‌های تازه‌ای را می‌آفرینند که هرگز نشنیده‌اند. چامسکی توانایی زبان را در انسان ویژگی‌ای ذاتی برشمرده و معتقد است که محیط پیرامون کودک تنها نقش محرک را برای یادگیری زبان مادری ایفا می‌کند. به باور او، آوایی را که ما از محیط اطراف خود می‌شنویم در ذات خود هیچ ساختاری ندارند و این معماری ذهن انسان است که ساختار زبان، واج‌ها، واژه‌ها و جمله‌ها را تولید می‌کند.

چامسکی (۱۹۷۲)، با رد نظر تجربه‌گرایان که مدعی‌اند زبان دستگاهی از عادات و مهارت‌ها است که از طریق ابزاری از قبیل تشخیص، تجربه، تقلید، تداعی و غیره آموخته می‌شود، می‌گوید که دانش کودکان از زبان بسیار فراتر از تجربه آن‌ها گسترش می‌یابد و کودکان دستور زبان را از شنیده‌های خود نساخته بلکه با توجه به طرحی درون‌زاد، یعنی به‌طور فطری، آن‌ها را در خود پدید می‌آورند. از این رو است که او هیچ برنامه آموزشی خاصی را در جهت فراگیری زبان پیش‌نهاد نمی‌کند. چامسکی نقش محیط را صرفاً نقش محرک و آغازکننده یادگیری زبان می‌داند همان‌گونه که استارت (روشن‌کننده) خودرو تنها حرکت موتور را آغاز می‌کند ولی بعداً در کارکرد آن تأثیری ندارد (ملکی، ۱۳۷۸).

۳.۵ نقش دستور زبان در اکتساب زبان از دیدگاه چامسکی

از دیگر ویژگی‌هایی که چامسکی برای زبان انسان برمی‌شمرد امر خلاقیت (creativity) و بی‌انتهایی (open-endedness) آن است که انسان را قادر می‌سازد تا سن پنج الی شش سالگی از تعداد محدودی واژگان تعداد نامحدودی جمله را، که قبلاً نگفته یا نشنیده، تولید و درک کند؛ از سوی دیگر، اهل هر زبان پیش از یادگیری نحو آن زبان، می‌دانند که چگونه جملات پرسشی، امری، یا خبری را بسازند. این توانایی زبانی انسان را نمی‌توان با هیچ‌یک از ادعاهای تجربه‌گرایان تفسیر نمود؛ چرا که نه کودک تمامی واژگان زبان را از محیط اطراف خود دریافت می‌کند و نه والدین و اطرافیان کودک همیشه خطاهای نحوی او را اصلاح می‌کنند؛ پس چگونه می‌توان این قدرت زبان را توجیه کرد؟

توجیه این امر در پذیرش وجود یک سازوکار ذاتی در مغز و ذهن انسان است. از نظر چامسکی، چاره‌ای جز این نیست که ساختار یا قوه‌ای ذهنی را تصور کنیم که بتواند به‌طور زایشی و خلاقانه ساختارهای نحوی زبان را بسازد (Trask, 2004). در سال‌های اخیر، چامسکی این نظریه را در رابطه با توانش زبانی اصلاح کرده است و امروزه معتقد است که بخش اعظمی از اطلاعات مربوط به زبان بشری که جهان‌شمول است در ذهن بشر وجود دارد و بشر تنها با استفاده از داده‌های محیطی پارامترهای خاص هر زبان را بر اساس اصول «نحو جهانی» (universal grammar) تنظیم می‌کند (۱۹۶۵).

از دیدگاه وی، انسان از یک سری قواعد منظم و نهفته ذهنی در تولید جملات خود استفاده می‌کند که در میان تمامی انسان‌ها مشترک است و شالوده توانش زبانی را تشکیل می‌دهد؛ از این رو است که کودکی، اگر مثلاً در انگلستان و از پدر و مادری انگلیسی‌زبان

به دنیا بیاید و در کشور فرانسه و در میان فرانسوی‌زبانان رشد کند، فرانسوی می‌آموزد و این نظریه، که هر نوزادی بالقوه توانایی کسب هر زبانی را دارد و، در نهایت، بر اساس شواهد زبانی به یک زبان خاص می‌رسد، تنها از این طریق توجیه‌پذیر است. در واقع، در سال‌های آغازین عمر، از میان تمام زبان‌هایی که نوزاد قادر به یادگیری آن‌ها است تنها زبانی را می‌آموزد که از طریق محیط پیرامونش دریافت می‌کند؛ بنابراین، در اثر دریافت نکردن زبان‌های دیگر و، در پی آن، تقویت نشدن آن‌ها در ذهن، کودک به‌مرور توانایی سخن گفتن به سایر زبان‌ها را از دست می‌دهد. بر این اساس، چامسکی معتقد است که الگویی زبانی در ذهن بشر وجود دارد که برای تمام انسان‌ها یکسان است و آن را یکی از ویژگی‌های ذاتی ذهن بشر می‌داند.

در نظریهٔ نحو جهانی چامسکی (۱۹۸۶)، بخشی از دانش زبانی بشر جهانی است و بخش دیگری از آن از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. وی بر این باور است که، همراه با اصول و قواعد جهانی، متغیرهایی وجود دارد و نحوهٔ به‌کارگیری این متغیرها سبب اختلاف میان زبان‌ها می‌شود. بر این اساس، دستور زبان جهانی به‌صورت دستگامی از اصول و متغیرها در مغز کودک وجود دارد. کودک در برخورد با ویژگی‌های زبانی پیرامون خود از دستور زبان خاصی پیروی می‌کند، به این ترتیب که متغیرهای اصول دستور زبان جهانی برای آن زبان خاص تثبیت می‌شوند (ملکی، ۱۳۷۸).

از نظر چامسکی (۱۹۸۶)، زبان‌های انسانی مجموعه‌ای هستند از اصول مشترک و پاره‌ای متغیرهایی که در زبان‌های مختلف با هم تفاوت دارند و این اصول و متغیرهای دستور زبان جهانی باعث می‌شوند تا دستور زبان‌های ممکن دیگر به کنار زده شوند و فقط زبان یا زبان‌های محیط اطراف کودک فرا گرفته شوند. تثبیت متغیرها با دریافت اطلاعات و داده‌های کافی از محیط زبانی صورت می‌پذیرد و، پس از تثبیت، به‌صورت قیاسی به تمامی جنبه‌های زبان مورد نظر اعمال می‌شوند (همان). بی‌تردید، متغیرها باید خواصی داشته باشند که در برخورد با اطلاعات کاملاً ساده تثبیت شوند؛ زیرا این تنها چیزی است که کودک از طریق محیط پیرامون با آن در تماس است.

۶. بررسی تطبیقی توانش زبانی از دیدگاه ابن خلدون و چامسکی

بر اساس بحث‌های پیشین مشخص می‌شود که مفهوم «ملکهٔ زبانی»، که نخستین بار ابن خلدون آن را معرفی کرد به معنای همان «توانش زبانی» است که چامسکی در کارهای

خود آن را مطرح کرده است. نظریهٔ ملکهٔ زبانی ابن خلدون از دیدگاه زبان‌شناسی منعکس‌کنندهٔ شباهت‌های پایه‌ای و تعدادی از تفاوت‌ها بین نظریهٔ او و نظریهٔ توانش زبانی چامسکی است. شایان ذکر است که وجود یک سری تفاوت‌های اصطلاحی نیز در مفاهیم ارائه‌شده از سوی این دو دانشمند به چشم می‌خورد که در جدول ۲ نشان داده شده است:

جدول ۲. مقایسهٔ مفاهیم ارائه‌شده از سوی ابن خلدون و چامسکی

مفاهیم ارائه‌شده از سوی ابن خلدون	مفاهیم ارائه‌شده از سوی چامسکی
ملکه	توانش
فطرت	استعداد ذاتی
صناعت (نحو) عربی	دستور زبان

بر اساس مدل زبانی ابن خلدون، دستور زبان نشان‌دهندهٔ دانش زبانی ناخودآگاه انسان است که ساختار ذهنی دارد و زیرساخت کاربرد زبان را می‌سازد. او این توانایی را کیفیت‌هایی تدریجی معرفی نموده که یک‌باره پدید نمی‌آیند. مفهومی که ابن خلدون از توانش زبانی بیان می‌دارد مفهومی انتزاعی از قالب کلی سازندهٔ زبان است که معادل دستور زبان عمومی چامسکی است (السیبعی، ۱۴۱۵: ۳۱۱).

چامسکی معتقد است اصول دستور زبان جهانی و هم‌چنین پارامترهای مربوط به این اصول به صورت ذاتی در اختیار کودک قرار دارند. آنچه کودک می‌آموزد مقادیر این پارامترها است و داده‌های محیطی نقش تقویت‌کنندگی این مقادیر را دارند (Chomsky, 1986: 150). بنابراین، در مدل چامسکی، توانش زبانی تا حدودی مختص ذهن است و تا حدودی از روی شواهد زبانی یاد گرفته می‌شود، اما تأکید ویژهٔ او بیش‌تر بر جنبهٔ ذهنی زبان است؛ به خلاف ابن خلدون، که با توجه به ارائهٔ ایده‌های زبان‌شناختی خود در قالب اجتماعی، محیط فیزیکی را نقطهٔ کانون مطالعات خود قرار می‌دهد؛ اما هر دوی آن‌ها زبان را در دو جنبهٔ ذاتی و اجتماعی قابل بررسی می‌دانند.

ابن خلدون و چامسکی در مطالعات خود رویکرد درونی زبان را در نظر می‌گیرند. در رویکردهای آن‌ها، زبان، به‌عنوان دانش، جزء بخش ذاتی ذهن بشر به‌شمار می‌آید. هر دو، با پذیرفتن فطری بودن توانایی زبانی، در واقع، به این امر اذعان دارند که ذهن کودک به هنگام تولد چونان لوح نانوخته نیست بلکه به صورت بالقوه و ذاتی از موهبت دانش زبانی برخوردار است. چامسکی به شکلی کاملاً آشکار محوریت نحو در نظریهٔ خود را می‌پذیرد و می‌گوید: «من زبان را مجموعه‌ای از جملات، چه محدود و چه نامحدود، در نظر

می‌گیرم» (۱۹۵۷: ۱۳). آن‌گونه که ابن خلدون نیز معتقد است که ملکهٔ زبانی تنها با نظر به ترکیبات لغوی (جملات) حاصل می‌شود نه با نگاه به کلمات و لغات و این ترکیب‌های لغوی‌اند که مقصود متکلم را بیان نموده و فهم صحیح با آن محقق می‌شود (۱۹۸۹: ۵۵۴). این همان نتیجه‌ای است که امروزه در بخش آموزش زبان بدان دست یافته‌ایم که یادگیری زبان با حفظ لغات به صورت جداگانه و مجزا میسر نمی‌شود بلکه یادگیری زبان باید در قالب جملات صورت گیرد.

در نظریهٔ ابن خلدون کودک در هنگام تولد از دانش زبانی به صورت فطری برخوردار است و، در بدو امر، ذهن کودک در برابر تمام زبان‌های انسانی باز است؛ بدین معنی که در حالت خشی قرار دارد، با این حال، توانایی زبانی کودک، به واسطهٔ قدرت تفکر، تکرار، تقلید و استخراج موارد تعمیمی موجود در تمام زبان‌های بشری، رشد می‌کند. بر اساس این نظریه، کودک در برابر شواهد زبانی قرار می‌گیرد و، با توجه به این‌که داده‌های اولیهٔ زبان‌شناختی مناسب و به اندازه در اختیار او قرار می‌گیرد، تصویری از این شواهد در ذهن کودک تشکیل شده و به صورت ویژگی‌های ثابت درمی‌آید (السیبعی، ۱۴۱۵: ۳۱۷). این دقیقاً همان مطلبی است که چامسکی نیز بدان معتقد است و توانایی زبانی را به دو مرحلهٔ صفر و مرحلهٔ تکامل، که حالتی نسبتاً پایدار است، تقسیم می‌کند که مرحلهٔ اول مربوط به زمان تولد و مرحلهٔ دوم مربوط به سال‌های اولیهٔ عمر کودک است که با داده‌های محیطی مواجه شده و به تدریج توانش زبانی ذهنی او به سوی تکامل سوق می‌یابد تا جایی که می‌تواند ترکیبات جدید زبانی را خلق کند. اما تفاوت این دو دیدگاه آن‌جا است که چامسکی به یک الگوی نحوی مشترک در ذهن همهٔ آدمیان معتقد است که کودک با استفاده از این الگوی تکوینی قادر به فراگیری تمامی زبان‌های بشری است.

در پایان، می‌توان نحوهٔ اکتساب «توانش زبانی» را از دیدگاه این دو اندیشه‌مند برجسته چنین خلاصه کرد: ذهن آدمی از بدو تولد حاوی یک سری اطلاعات و الگوهای کلی زبانی است که با استفاده از آن‌ها و در تماس با محیط اطراف خود و نیز با استفاده از ابزار تجربه قادر است این توانایی خدادادی را به تکامل برساند.

۷. نتیجه‌گیری

از پژوهش حاضر نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. از نظر هر دو اندیشه‌مند، اکتساب دانش زبانی فرایندی بی‌مقدمه و ناگهانی نیست بلکه دست‌یابی به توانش زبانی امری تدریجی است که با مرور زمان به تکامل می‌رسد.

۲. هر دو دانشمند خلاقیت را مشخصه اصلی در زبان بشر دانسته‌اند و، با ارائه این نظریه، فرضیه تجربه‌گرایان را مبنی بر این‌که زبان صرفاً مجموعه‌ای از عادت‌های به خاطر سپرده شده است به کلی رد می‌کنند.
۳. تمرکز بر نحو هسته هر دو نظریه را می‌سازد؛ بدین گونه که هر دو محقق زبان را مجموعه‌ای از جملات و ترکیبات لغوی و نه کلمات و واژگان در نظر می‌گیرند.
۴. توانایی زبانی در نظر هر دو، یک ویژگی ذاتی در وجود انسان است و محیط پیرامون نقش محرک و تقویت‌کننده را در یادگیری زبان ایفا می‌کند.
۵. از دیدگاه هر دو، کودک پیش از آموختن زبان در حالت خنثی قرار دارد و، اگر داده‌های اولیه زبان‌شناختی مناسب و به اندازه در اختیار او قرار گیرد، تصویری از این شواهد در روح کودک تشکیل می‌شود و به صورت ویژگی‌های ثابت درمی‌آید.
۶. همان‌گونه که ابن خلدون نقش «سماح» را در اکتساب ملکه زبانی از محیط مهم می‌داند، چامسکی نیز معتقد است کودک، با دریافت اطلاعات و داده‌های کافی از محیط زبانی، دانش زبانی ذهنی خود را به صورت قیاسی به تمامی جنبه‌های زبان مورد نظر اعمال می‌کند و بدین واسطه تنها زبان یا زبان‌های محیط اطراف خود را فرا می‌گیرد.
۷. تفاوت عمده‌ای که بین ملکه زبانی ابن خلدون و توانش زبانی چامسکی به چشم می‌خورد این است که نظریه چامسکی برای ذهن بشر مجموعه‌ای از اصول و پارامترهای دستور زبانی را قائل می‌شود؛ در حالی که ابن خلدون در اکتساب زبان کار خود را از ذهنی خالی بدون هیچ‌گونه محدودیت بیولوژیک آغاز می‌کند.
۸. تفاوت دیگری که میان ابن خلدون و چامسکی در موضوع توانش زبانی قابل ملاحظه است شیوه پرداختن آن‌ها به آن است؛ بدین معنا که چامسکی بیش‌تر بر جنبه ذهنی زبان تأکید می‌کند اما ابن خلدون، با توجه به این‌که ایده‌های زبان‌شناختی خود را در قالب اجتماعی ارائه می‌نماید، محیط فیزیکی را کانون مطالعات خود قرار می‌دهد. اما هر دوی آن‌ها زبان را در دو جنبه ذاتی و اجتماعی قابل بررسی می‌دانند.
۹. ابن خلدون، به‌عنوان اندیشه‌مندی مسلمان، شش قرن پیش، آرای تدریس نمودن که دانش بشر را در قرن بیستم متحول ساخته است. او در عصر خود به مفاهیم مهمی با آگاهی کامل پی برده بود و رویکرد زبانی او علمی و مدرن بوده است و، بالاتر از همه، می‌توان او را مبتکر نظریه «توانش زبانی» دانست. بنابراین، نظر برخی از محققان مبنی بر این‌که اولین بار مفهوم «توانش زبانی» را چامسکی به‌کار برده است و او مبدع مفهوم «توانش زبانی» است درست به نظر نمی‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

۱. توانش جامعه‌شناختی بشر را قادر می‌سازد تا آنچه را از زبان می‌داند در موقعیت‌های اجتماعی صحیح به کار برد.
۲. توانش گفتمانی بشر را قادر می‌سازد بین عناصر گفتمان ارتباط منطقی ایجاد کند.
۳. توانش راه‌بردی به فرد کمک می‌کند که، به‌رغم ضعف در برخی از جنبه‌های توانش زبانی، بتواند در مجموع اندیشه‌های خود را به دیگران به روش‌های مختلف، از جمله استفاده از زبان بدن، انتقال دهد.
۴. خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، انسان را خلق کرد، و به او «بیان» را آموخت.
۵. همانا گوش و چشم و دل همه مسئول‌اند.
۶. گروهی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند (اما گویی نمی‌شنوند)! آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران، که هیچ عقل و ادراکی ندارند، برسانی؟! و گروهی از آنان به‌سوی تو می‌نگرند (اما گویی هیچ نمی‌بینند)! آیا تو می‌توانی نابینایان را، که به باطن هیچ نمی‌بینند، هدایت کنی؟

کتاب‌نامه

- قرآن کریم (۱۳۸۸). ترجمه الهی قمش‌های، قم: طلوع.
- ابن جنی (د.ت). *الخصائص*، بیروت: دار الهدی للطباعة و النشر.
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد (۱۹۸۴). *المقام*، تونس: الدار التونسية للنشر.
- ابن سینا، ابوعلی الحسین بن عبدالله (۱۹۶۵). *کتاب الشفا، الجملة الأولى: المنطق الفن السادس*، تحقیق أحمد فؤاد الأهواني، القاهرة.
- ابن فارس، احمد (۱۹۹۸). *معجم المقاییس فی اللغة*، بیروت: دارالفکر.
- ابن منظور، جمال‌الدین محمد (۱۹۹۰). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- اسمیت، نیل و دیر دری ویلسون (۱۳۷۴). *زبان‌شناسی نوین نتایج انقلاب چامسکی*، برگردان ابوالقاسم سهیلی و دیگران، تهران: آگاه.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۵). *دریاره زبان*، تهران: آگاه.
- بوجماله، مصطفی و سالم علوی (۲۰۰۳). *مفهوم السلیقة اللغویة فی التراث النحوی عند العرب*، جامعة الجزائر.
- بی‌یرویش، مانفرد (۱۳۷۴). *زبان‌شناسی جدید*، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: آگاه.
- حداد، فتیح (۲۰۱۱). *ابن خلدون و آرائه اللغویة و التعليمیة*، جامعة مولود معمري تیزی وزو، الجزائر: مخبر الممارسات اللغویة.
- داد، سیما (۱۳۸۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید.
- روبینز، آر. اچ. (۱۳۷۰). *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: چاپ سعدی.

- زکریا، میثال (۱۹۹۳). *قضايا الّسنیة تطبیقیة دراسات لغویة إجتماعیة نفسیة مع مقارنته ترتیبیة*، بیروت: دار العلم للملایین.
- السیبعی، سعود بن حمید (۱۴۱۵). «ابن خلدون و لیس تشومسکی: المؤسس الحقیقی لنظرية الملكة اللسانية»، *مجلة جامعة ام القرى*، السنة الثامنة، العدد العاشر.
- السید الشرفاوی (۲۰۰۲). *الملكة اللغویة فی الفكر اللغوی العربی*، القاهرة: مؤسسة المختار للنشر و التوزیع.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). *از زبان‌شناسی به ادبیات*، تهران: سوره مهر.
- صمدی، هادی (۱۳۸۳). «نگاهی به برخی یافته‌های تجربی در تأیید فطری بودن زبان»، *نشریه ذهن*، ش ۲۰.
- عاقل، فاخر (۱۹۹۸). *معجم العلوم النفسیة - انکلیزی - عربی*، بیروت: دار الرائد العربی.
- عبد الجبار، القاضی (۱۹۶۵). *المعنی فی أبواب التوحید و العبد*، الجزء ۱۶، دار الکتب.
- عزیدفتری، بهروز (۱۳۷۲). *دریارة نوآم چامسکی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- علوی، اسماعیل و آخرون (۲۰۰۷). *اللسان العربی و إشکالیة التلقی*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- فدایی، فرید (بی تا). «چامسکی و روان‌شناسی زبان»، *ادبستان*، ش ۱۹.
- الفیروز آبادی، مجدالدین محمد (۱۹۸۳). *القاموس المحيط*، بیروت: دار الفکر.
- قرشی، محمد حسین (۱۳۷۷). «کودک و یادگیری زبان»، *کیهان فرهنگی*، ش ۱۴۹.
- کریم زکی، حسام‌الدین (۲۰۱۰). *اللغة و الثقافة دراسة أثر و لغویة لألفاظ و علاقات القرابة فی الثقافة العربیة*، مصر: الهيئة المصریة العامة للکتاب.
- لاینز، جان (۱۳۷۵). *چومسکی*، ترجمه احمد سمعی، تهران: خوارزمی.
- ما ناجوا (۱۹۹۰). *نعوم تشومسکی اللغة و مشکلات المعرف*، ترجمه حمزة بن قبلان المزینی، الدار البيضاء.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۰). «نظریه‌های زبان‌آموزی کودک»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد*، ش ۹۳.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۳). *سیر زبان‌شناسی*، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- معلوف، لوئیس (۱۳۸۵). *المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة*، بیروت: دار المشرق.
- ملکی، عطاءالله (۱۳۷۸). «نظریه متغیرگزینی فراگیری زبان»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ش ۲۸.
- یول، جورج (۱۳۸۸). *مطالعه زبان*، ترجمه علی رحیمی، تهران: جنگل / جاودانه.

- Chastain, K. (1988). *Developing second-language skills: Theory to practice*, Houghton Mifflin.
- Chomsky, N. (1965). *Aspects of the Theory of Syntax* (Vol. 119), The MIT press.
- Chomsky, N. (1975). *Syntactic Structures*, The Hague and Parise: Mouton.
- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of Language: Its Nature, Origin, and Use*, Praeger Publishers.
- Chomsky, N. (1988). *Language Problems of Knowledge*, The Managua Lectures (Vol. 16): MIT press.
- Chomsky, N. (2000). *New Horizons in the Study of Language and Mind*, Cambridge University Press.

- Chomsky, N. (2002). *Syntactic Structures*, de Gruyter Mouton
- Chomsky, N., A. Belletti, and L. Rizzi (2002). *On Nature and Language*, Cambridge University Press.
- Falk, S. J. (1973). *Language and Linguistics, the Key Issues*, Oxford: OUP.
- Harris. M. and G. Butterworth (2002). *Developmental Psychology*, Psychology Press.
- Hornby, A. S. (2004). *Oxford, Advanced Dictionary*.
- Hymes, D. (1972). "On Communicative Competence", in: J. B. Pride and J. Holmes (eds) *Sociolinguistics, Selected Readings*, Harmondsworth: Penguin.
- Lyons, J. (2002). *Language and Linguistics*, Cambridge University Press.
- Stormswold. K. (1999). "Cognitive and Neural Aspects of Language Acquisition", in *What is CognitiveScience*, E. Lepore and Z. Pylyshyn (eds.), Blackwell Publishers.
- Trask, L. (1973). *Language and Linguistics*, London: Blackwell.
- Yule, G. (2010). *The Study of Sanguage: an Introduction*, Cambridge University Press.

